



تاملاتی در والایی سخن

پژوهش گر: دکتر هاشم محمدی - عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد گجساران
ادامه از شماره گذشته (بخش پایانی)

- همی خواهم از دادگر یک خدای
که چندان بمانم به گیتی به جای
که این نامهی شهر یاران پیش
بپیوندم از خوب گفتار خویش
ازین پس، تن جانور خاک راست
سخن گوی جان معدن پاک راست
ب ۹۰۱-۶/۸۹۹ ص ۶۴
- در مقابل سخنان نیکو و خوب سخن بیهوده و بی ارزش را نکوهش
می کند و خود ازین در سخنی نمی راند:
که گفتار خیره نیرزد به چیز
ازین در سخن خود نرانیم نیز
ب ۱/۵۷۵ ص ۱۱۴
- سخن ماند از او همی یادگار
سخن را چنین خوار مایه مدار
ملتحات ج ۱ ص ۲۵۲
- کسی که اندیشه ی ناخوش دارد و سخنان خیره می گوید، خود را
رسوا می کند.
کسی را که اندیشه ناخوش بود
بدان ناخوشی رای او کش بود
همی خویشتن را چلیبا کند
به پیش خردمند رسوا کند
ب ۳/۴-۵ ص ۶
- خصوصیات سخن خوب:**
فردوسی سخن را با گوهر پاک آفرینش یعنی خرد پیوند داده و از
خرد میوه سخن می چیند. باید سخن با خرد برابر شود و سخن از روی
خرد و عقل گفته شود که در این صورت روح و روان سراینده آن در
رامش است. سخن ملازمات و خصوصیاتی دارد که گوینده باید به آن
ملتزم شود:
- الف: برابری با خود:
سخن چون برابر شود با خرد
بر اندیش با این سخن باخرد
خرد گر سخن بر گیرند همی
- ب: امانت را در سخن رعایت کردن:
گر از داستان یک سخن کم بدی
روان مرا جای ماتم بدی
ب ۴/۱۴۲۲ ص ۳۰۰
- پ - بهترین قول و سخن را پذیرفتن:
سخن بشنو و بهترین یادگیر
نگر تا کدام آیدت دل پذیر (۷)
ب ۷/۱۱۰ ص ۱۹۰
- ت: هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد:
سخن پیش فرهنگیان سخته گوی
مکن خوار، خواهنده درویش را
ب ۷/۶۱۱-۶۱۲ ص ۱۹۰
- ث: سنجیدن سخن و به اندازه گفتن:
جوانی هنوز، این بلندی مجوی
سخن را بسنج و به اندازه گوی
ب ۷/۴۶۷ ص ۱۸۲
- ج: سخن نزد دانا کهنه نمی شود و مرد خردمند ارزش آن را درک
می کند:
سدیگر بدانی که هرگز سخن
بَر مرد دان نگرده کهن
ب ۷/۴۶۷ ص ۱۸۲
- چ: هر دانشی را باید آموخت:
زهر دانشی چون سخن بشنوی
از آموختن یک زمان نغوی
ب ۱/۳۳ ص ۱۸۲



ح: دانش انتهایی ندارد:

چو دیدار یابی به شاخ سُخُن بدانی که دانش نیاید به بُن
ب ۲۴/۱ ص ۱۱

د: جایی که سخن تنگ آید باید به خدا پناه برد و بس:

به جایی که تنگ اندر آید سُخُن پناهت به جز پاک یزدان مکن
ب ۲/۳۲۸ ص ۹۳

ذ: اگر نتوان سخن خوب گفت طبع را با رنج آزارنده زیرا روان هم
در بند و عذاب است. وی در ارزیابی سخنان دقیقی چنین سروده است:

سخن چون بدین گونه بایدت گفت مگو و مکن طبع با رنج جفت
چو بند روان بینی و رنج تن به کانی که گوهر نیابی مکن

دهن گر بماند ز خوردن تهی از آن به که ناساز خوانی نهی
چو طبعی نباشد چو آبِ روان میر سوی این نامه‌ی خسروان

ب ۸-۵/۶ ص ۱۳۶

و: باید بخت و اقبال یاری کند تا طبع کامگار گردد و انسان بتواند
سخنی بر زبان آورد که همیشه جاودان باشد:

اگر بخت یک باره یاری کند برو طبع من کامگاری کند
ب ۲/۶ ص ۱۶۶

بدین داستان دُرّ بیارم همی که مغز سخن باقم پیش از آن
کنون خامه‌ای یافتم پیش از آن

ب ۷۹-۷۸/۵ ص ۱۳۶

بگویم کنون آنچه از یافتم سخن را یک اندر دگر باقم
اگر مانم اندر سپنجی سرای روان و خرد باشدم راهنمای

سر آرم من این نامه‌ی باستان به گیتی بمانم یکی داستان
ب ۷-۶/۵ ص ۳۲۲

حکیم ابوالقاسم فردوسی خود «با نیروی خداداد سخنوری و سخن
آفرینی، چنان از آن ورطه‌ها سالم و سرافراز بیرون می‌آید که خواننده

اهل فن متحیر می‌شود، آن مایه قدرت و استادی را بر اعجاز هنر
سخنوری انسانی حل کند؛ یا روحی و الهام آسمانی»^(۸) سخنش

آمیزه‌ای از هنر و حکمت است. هنری نابسوده و حکمتی برگرفته از
چشمه‌ی نور. این پیر گوینده بی‌گزند، چونان قاصدی سبک بال و

سبک سیر، سینه به سینه‌ی اعصار روان است. و برسان مهر بر تارک
افلاک جاودان. خویشتن را بیشتر از موعظت و نصیحت دیگران

شناخته و شناسانده است و از این روی کاخ فرازمند شعر او بر نهاد
نیکی استوار است.

و آن گونه که خودش آرزو نموده، نامه‌ی باستانش همیشه زنده است و

تا ابد همه به نیکی از او یاد می‌کنند و ماندگاری و بقای سخنش است
که فردوسی را همیشه زنده و جاوید نگه داشته است:

از آن پس نمیرم که من زنده‌ام که تخم سخن من پراکنده‌ام
ب ۹/۳۶۸۳ ص ۲۳۰

سخنان حکیم فردوسی در مقایسه با آثار بررسی شده در اوج فصاحت
است و بی جهت نیست که دولتشاه سمرقندی در توصیف وی نوشته

است: «اکابر افاضل متفق‌اند که شاعری در مدت روزگار اسلام مثل
فردوسی از کنه عدم به معموره وجود پا ننهاده است. والحق داد

سخنوری و فصاحت داده است و شاهد عدل بر صدق این دعوی
کتاب شاهنامه است که در این پانصد سال گذشته از شاعران و

فصیحان روزگار هیچ آفریده را یارای جواب شاهنامه نبوده و این
حالت از شاعران هیچ کس را مسلم نبوده و نیست و این معنی هدایت

خدایی است.»^(۹)

سکه کاندز سخن فردوسی طوسی نشاند

کافر مگر هیچ کس از مردم فرسی نشاند

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن

او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند^(۱۰)
آری سخن دغدغه‌ی همیشه‌گی فردوسی است و از دیدگاه وی،

گوهر آفرینش خرد و گوهر خرد سخن و هر دو هم سنگ و هم ارج
هستند و این سخن بنای شگفتی است که ویران نمی‌شود هر چند

گنج‌ها و دینارها و کاخ‌های بلند بر باد می‌روند و ویران می‌شود، اما
کاخ فرازمند سخن همیشه استوار و پا برجا است.

پایان

پی‌نوشت‌ها:

۱- تاریخ ادبیات در ایران. دکتر ذبیح اله صفا. ج ۱ ص ۴۰۶.

۲- ورقه و گلشاه عیوقی، دکتر ذبیح اله صفا. ص ۴.

۳- همان.

۴- گرشاسب نامه اسدی طوسی، حبیب یغمائی، ص ۱۴.

۵- هر رازی که از دو نفر تجاوز کند. پراکنده می‌شود.

۶- قابوسنامه عنصر المعالی کی کاووس تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۳۰.

۷- اشاره به آیه ۱۸ سوره مبارکه الزمر «بَشِّرْ عَبْدَ الدِّينِ بِتَسْمُوتِ الْقَوْلِ فَيَتَعَوَّنَ
أَخْسَنَهُ». مژده بده بندگان مرا آنان که می‌شنوند سخن را پس پیروی می‌کنند،
بهترین آن را.

۸- مجموعه‌ی سخنرانی‌های نخستین جشن طوس، علامه جلال الدین همایی، ص ۱۷

۹- تذکره الشعرا دولتشاه سمرقندی. به همت محمد رضائی، ص ۴.

۱۰- همان

توضیح: ناپیوسته نویسی، جدا کردن «ب» اضافه از واژگان غیر فعل، گذاشتن حرف «ی» به جای «همزه» در کلمه‌هایی که به «های غیر ملفوظ»
به انجام می‌رسند و رعایت آیین نگارش به شیوه مجله‌ی فردوسی، تنها تغییرات بسیار ناچیزی هستند که در متن پژوهش دکتر هاشم محمدی
گنجانده شده‌اند. با پژوهش فراوان از این استاد خردورز و جوان و با آرزوی هم‌کاری پژوهشی، علمی و فرهنگی بیشتر این فرهیخته‌ی گرامی با
مجله‌ی مورد علاقه‌شان.

«مجله فردوسی»